



تا همین اکنون محسوس است، که نیروی فرار از تقرب و تمرکز قوا، در جامعه بیشتر مشاهده می‌رسد. بی‌ربط خواهد بود هرگاه از ایجاد بیش از ۱۰۰ حزب پس از سال ۲۰۰۱ نام ببریم. در هیچ مقطع زمانی گذشته، در تاریخ کشور چنین حالت، در برابر عموم توده‌های مردم قرار نداشته است، که از جانب زمامداران و صاحبان قدرت در همچو خطرات زندگی، تنها گذاشته شده باشند. این هم می‌تواند نتیجه همان ساختارهای سیاسی - اجتماعی و نبود اساسات با ثبات اقتصادی تلقی گردد. اگر تنها به «انتقالات» پولی حلقات و صاحبان قدرت و خیانات بانکی، محافل حاکم امروز توجه نمائیم، میتوان احساس نمود که هویت ملی و افتخارات تاریخی تحت خطرات جدی قرار گرفته اند. چنین وضع بحرانی، اما با کیفیت دیگر قریب چهل سال قبل در کشور نیز رونما گردیده بود. قشرهای معین سود جو در آن زمان نیز، بدون در نظر داشت منافع عموم مردم و آینده ملت و کشور، به بخش‌های زود رس و پر عاید رو می‌بردند.

بطور نمونه، در مجله «شترن» چاپ آلمان (۱۹۷۲) می‌خوانیم: «... قشر صاحب سرمایه در بخش تولیدی مصروف نیستند، تا ازین طریق به دولت یاری میرسانند، برخلاف، در بخشهای پردرآمد علاقمند اند. - آنهم به قیمت اجاره گران‌یکه بسرعت مقروض میگردند و علاوه از پرداخت اجاره، مجبور به پرداخت ربح ۲۰ الی ۳۰ فیصد می‌باشند...»

آنچه توجه بیشتر را باید بخود جلب نموده می‌توانست، اینست که همین «رپورتر» آلمانی، قریب چهل سال قبل می‌نویسد: «بزرگترین مانع در مسیر افغانستان در قرن بیستم، پارلمان آنکشور بوده است، که در سال ۱۹۶۴ از جانب پادشاه توظیف گردیده است. تا همین امروز فقط ۵۰ مقرر را با تعداد کمی از قوانین الی سال ۱۹۷۲ به انجام رسانیده، ثبت رقم سوم قانون را نشان داده است.» در عین زمان تذکر داده می‌شود که جلسات زمانی، قادر به تصمیم‌گیری بوده اند، تا دو سوم تعداد ۲۱۶ نماینده»، متشکل از «نمایندگان اقوام، زمینداران، روحانیون» دانسته است، به مجلس حضور می‌داشته اند. چنین حالت بندرت مشاهده شده است.

چنانچه از جلسه ۲۵ «نومیر» سال قبل (۱۹۷۱) یاد آور گردیده، می‌نویسد که «پادشاه» اعلیحضرت محمد ظاهر شاه «وکلاي خود را از سراسر کشور، توسط پولیس به جلسه حاضر ساخته است. آنها بلاخره باید روی پیشنهاد قرضه ۵۰ میلیون مارک، جمهوری اتحادی آلمان، تصمیم اتخاذ می‌نموده اند. در غیر آن، به نسبت نادیده گرفتن پارلمان، در ماه «دسمبر»، مدت اعتبار پیشنهاد این قرضه باطل می‌گردید.»

خیلی جالب است، که در همان گزارش همین نشریه می‌نویسد: «... «اپوزیسیون» در رابطه با وضع نا مساعد و بد اقتصادی در کشور، بندرت عکس العمل نشان می‌داده است.» جالب نیست؟ در همان مرحله «رپورتر» می‌نویسد: «یک جنبش سوسیالیستی، در مرحله آغاز آن قرار دارد. احزاب در پارلمان اجازه دخول را دریافت ننموده اند.» هیچیک از گروپ‌های متخصصین خارجی، چنین انتظاری را هم نداشته اند، که افغانستان «با این تاریخ جوانش، فاجعه گرسنگی را»، که بشدت بیداد می‌کرد، بخوبی پشت سر خواهد گذاشت. به ادامه، این «ژورنالیست» می‌نویسد: «یگانه کسی که می‌توانست با تصامیم بنیادی، مناسبات را تغییر دهد، پادشاه ظاهر شاه بوده است، که او هم، بر خورد آرام و خونسرد داشته است.»

از محتوای همین گزارش «رپورتر شترن» در سال ۱۹۷۲ می‌خوانیم: «... وقتی بعد از سفر تحقیقاتی پنج روزه «همان رپورتران «به منطقه گرسنه‌ها در «یفتال» (Yafal)، برای عکاسی از «فارم نمونوی» پادشاه در نزدیکی کابل می‌روند، تا از طویله گاو ها، یکی از بهترین تعمیر ها در کشور را عکاسی نمایند، می‌بینند که اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، مشغول شکار است. از داخل موتر پارک شده خود، همین لحظه با استفاده از درون دوربین تفنگ، بر یک گنجشک فیر نموده است.»

در سالهای بین جنگ اول و آغاز جنگ دوم جهانی، در کشور ما افغانستان، آنهم در سالهای اول بعد از جنگ اول جهانی، استقلال کشور حاصل گردید. پیوند های اجتماعی قبیلوی و برخی از خصوصیات مردمان آن، در مراحل پس از تأسیس دولت پادشاهی، موازی با اغتشاشات داخلی، بعنوان مثال، درد سر بزرگی برای یکی از بزرگترین قدرت های استعماری جهان، درسه جنگ، یعنی برای استعمار برتانوی ایجاد نموده است. اما سؤال هنوز هم، تا اکنون نا حل باقی مانده است، که جامعه، تا چه حد از آن لحظات و «دستاورد ها»، بنفع عموم استفاده نموده است. بدون تفصیل بر می‌گردیم به مرحله تاریخی، که استعمار در جهان و بخصوص درین منطقه، راه نزول قدرت کهنه خود را در پیش گرفته و راه جدید بیرون رفت خود را می‌بیمود، بصورت کافی نیرو و امکانات در منطقه داشته است، تا بعنوان مثال، بر جنبش «مشروطیت» و «ریفرم های اعلیحضرت امان الله خان» ضربه وارد نموده، حرکت به پیش را متوقف سازد.

تشدید توطئه ها و ضربات قریب یکسال، یعنی سقوط «دوره امانی» توسط «حبیب الله، بچه سقاو»، کشور را چندین دهه، به عقب انداخت. دوباره «استقرار سلطنت»، در نتیجه سقوط «بچه سقاو»، در حالیکه در منطقه، هنوز «برتانیای استعماری» حکومت مینمود، علی الرغم بی اعتمادی ها، در منطقه، طوریکه در فوق نیز اشاره شد،

تشکل های جدید، جبهات جنگ علیه «نازی ها» و متحدان آنها، قسمت اعظمی مسایل منظوقی را به بعد موکول می نمودند و یا بکلی بفراموشی می سپردند.

مجله مصور «شترن»، چاپ آلمان، در آغاز «دهه هفتاد»، که مصادف با سقوط سلطنت در افغانستان بوده و قریب پنج و نیم دهه از استقلال کشور، گذشته بود، در یک گزارش آن چنین می نویسد: «برخلاف آنچه، که صد ها سال در هند تحت حاکمیت برتانیه وجود داشت، درین کشور دستگاه اداری که کوچی ها و دهقانان را بموقع اداره می توانست، وجود ندارد.»

خبر نگار آلمانی، ممکن با تعجب متوجه شده باشد، که افغانستان تا زمان تهیه این گزارش «راپور دهنده» (۱۹۷۲)، سیستم مالیاتی (tax structure) و ثبت کتاب اساسی برای محاسبه مالیات، آنطوری که در کشور های دیگر معمول بوده است، نمی شناخته است. حتی یک «ژورنالیست» در یک مدت کوتاه، برداشت خود را از سیستم اقتصادی کشور، چنین بیان میدارد: «... معامله گران و دوکانداران، آمار مالیه دهی را چنان ناچیز نگه میدارند»، که احتیاجی به گذاشتن کتاب محاسباتی را نمی دیده اند. این امر نمایانگر آنست که درین کشور و در سیستم اقتصادی، موضوع «عاید و مصرف» و یا «بیلانس» ممکن، اصلاً حایز اهمیت نبوده باشد.

حال سؤال معما مانند، اینست، وقتی در آنکشور، سیستم مالیاتی و محاسباتی وجود نداشته بوده باشد، انکشاف «شهر ها» و در مجموع، پروژه های انکشافی، چگونه تمویل می گردیده اند. ریشه های وابستگی خارجی، مجرا های خود را از کجا دریافت می داشته اند؟ مهمتر از همه اینست، که آیا غیر از منابع «کمک» و یا «قرضه» خارجی، که حتماً مفکوره تطبیق را هم از «مشاوران خارجی» استحصال می نموده اند، آیا در خود سیستم، هسته های فکری، «انکشاف طلب» وجود داشته است و یا خیر؟

گزارشگر می نویسد که از زمین و اساسات ملکیت و دارائی غیر منقول، اثری وجود ندارد. بدین علت ممکن متوجه شده باشد، زیرا در کشور آنها، هر قطعه زمین ایکه، بعنوان مثال، بنام کدام تبعه در «کتاب اساسی» درج باشد، هیچ قدرتی، بدون اجازه مالک، حق دخول را به آن محل ندارد، چه جائیکه از آن بشکلی از اشکال، استفاده نماید. هدف او

این بوده است که، در کشور افغانستان، موضوع دخول به هر محل، اصلاً در فکر اجازه از مالک مطرح نیست، در حالیکه، در کشورش، ورود بدون اجازه به ملکیت شخصی دیگران، ممنوع است. احصائیه دقیق نفوس تا نیمه دوم قرن بیست وجود نداشته است. تا همین اکنون هم، منابع مؤثق وجود ندارد، که آیا کدام وقت، بر اساس کدام طریقه معمول علمی نفوس شماری و سنجش لازم صورت پذیرفته است و یا خیر؟ چنین بنظر میرسد که فقط کدام وقت ممکن

یک آهنگ رشد نفوس تخمین شده باشد، احتمالاً در زمان سلطنت و یا در زمان جمهوریت سردار محمد داوود خان شهید، صورت گرفته باشد، بر اساس آن همه ساله محاسبه می گردد.

«کشوری که در آن الی نیمه قرن بیست از «حقوق مدنی»، اثری «وجود نداشته است». ختم جنگ دوم جهانی، مناسبات جدیدی را بوجود آورد، هر دو قطب، علاقمند بوده اند، تا به «بازی های بزرگ» قدیمی، محتوای نوین و پالیسی دیگری ببخشند که در حقیقت امر، بر پروسه ثبات «حاکمیت رژیم سلطنتی بی طرف»، افزود، ولی قریب دو سال، بعد از ختم جنگ دوم جهانی، که به آزادی «نیم قاره هند» (۱۹۴۷)، انجامید، استعمار، بدون حل معقول و مناسب مسائل، صحنه را ترک نمود، این حالت، اقل از نگاه فکری، بمثابة نقطه مزاحم، در مناسبات پاکستان - افغانستان و منطقه باقی ماند، که تا همین اکنون، محافل مختلف آنرا مطرح بحث قرار می دهند.

جنگ دوم جهانی، برفضای مناسبات افغانستان با خارج بی اثر نبوده است. درست است که «بی طرفی» این کشور را از خسارات و تلفات جنگی کنار نگه داشت، اما در سائر بخش ها، عاری از مشکلات نبوده است. در حقیقت امر جنگ دوم جهانی، در بستر پرابلمهای ناشی از جنگ اول جهانی و میراث آن، از اروپا، آنهم از سر زمین آلمان، بروز نموده است. «جزا های» معینی را که بر آلمان در ختم جنگ اول، تعیین داشته بودند، ممکن باعث بمیان آمدن، «نازی ها» گردیده باشد و احتمالاً «احساسات» ملی و «تحقیریکه» ممکن بعضی ها، درین کشور، در ذهن داشته اند، نقش داشته بوده باشد. در جریان جنگ، کشور ما موقف بی طرفی داشته است، اما وضع عمومی جهان، حالت رکود را در همه عرصه های حیاتی در کشور ما افغانستان، با خود داشته است.

طوری که قبلاً نیز تذکار یافته است، جنگ دوم جهانی، وضعیت کاملاً نوینی را بوجود آورد. این وضع، تا حدی برفع سلطنت تمام شده است، زیرا از هر دو جانب، تلاش جذب بسوی آنها صورت میگرفته است. چنین حالت گاهی ثبات راهم بوجود می آورد، در صورتیکه تمایل متناسب متضاد هم صورت گیرد. دو سیستم متضاد، اینبار سلاح های کشتار «جمعی» در دست گرفته، در قاره اروپا، بعنوان مثال، در کمترین فواصل ممکن، همدیگر و جهان را در

معرض خطر نا بودی قرار داده بودند. در عین زمان علاوه از نقاط داغ اختلاف در جهان، در رابطه با افغانستان تا حدی وضع بحالت «آرام» حفظ میگردید. برای رژیم، که از سیاست بی طرفی پیروی مینمود، زمینه های عضویت در سازمانهای مهم بین المللی، مساعد و از چنین عضویت برخوردار بوده است. در مقایسه با تعداد کثیری از کشور های در حال رشد جهان، همچو رقابت های بین المللی، تا حد معینی، کمک های انکشافی را به این کشور، بیشتر جلب می نمود.

گزارشگر «شترن»، چاپ آلمان در شماره ۲۶ سال ۱۹۷۲، یکسال قبل از سقوط سلطنت، می نویسد که کشورهای خارجی در «دهه های اخیر به پیمانۀ کمک رسانیده اند، که در جهان چنین مثالی دیده نمی شود» خصوصاً در یک نقطه ایکه مسابقۀ آمادگی برای رسانیدن کمک، بین امریکایی ها و روس ها بعد از ختم جنگ دوم جهانی، در سمت جنوب اتحاد شوروی وجود داشته است، در تحت همان شرایط، پولهای انکشافی، به اینکشور جذب میشد. («شترن»، شماره ۲۶، صفحه ۱۲۶). یکی از عوامل، هم ممکن همین وضع بوده باشد که به عمر طولانی تر سلطنت یاری رسانیده است.

بعنوان مثال، امریکایی ها، قسمت سرک «شرق - غرب» را پخته کاری و «اسفالت» نمود، راهی که زمانی «اسکندر» مقدونی و «مارکوپولو»، درین مسیر بسوی شرق پیشروی نموده بودند. نویسنده «شترن» مینویسد: انگلیس ها، «اطفائیه» را آموزش میدهند. فرانسوی ها از امور شفاخانه مواظبت دارند، ایتالی ها مصروف «پیپ سازی» (Chianti- Küferei)، چینی ها هم، فابریکۀ نساجی را، بنا بر پیشنهاد آنها به پیش میبرند. «از سرحد «امپراتوری - ماؤ» تا کابل را که از طریق کوه های «پامیر»، «بام جهان»، میخواستند یک «خط ستراتیژیک، یا نوار متحرک (Rollbahn) اعمار نمایند، افغانهای بدگمان آنرا رد نموده اند.» (همانجا)

افغانها بمیل «کمک» میگیرند. خیلی با علاقمندی از آلمان غرب، کمک اخذ می نمایند. «به حجم ۳۱۰ میلیون مارک قرضه گرفته اند، قریب به حجم ۲۰۰ میلیون کمک تکنیکی تحفه بدست آورده اند. توجه ام را بخود جلب نمود که مجله «شترن»، آغاز همکاری آلمان - افغانستان را از سال ۱۹۱۵، زمانیکه قیصر آلمان هیئت تحقیقاتی نظامی را به افغانستان فرستاده بود، تا بقول او اقوام مناطق کوهستانی را، علیه «هند - برتانوی» سازمان دهند. ریشه های تاریخی مناسبات، نیازمند، مطالعه عمیقتر میباشد. اگر این تاریخ را آغاز مناسبات رسمی بپذیریم، حال قریب ۹۷ سال از موجودیت مناسبات رسمی دولتی، بین افغانستان و آلمان سپری گردیده است.

بسیار همکاری های خارجی به افغانستان، همین نشریه در رابطه با مناسبات افغانستان با آلمان، مینویسد که وفاداری آلمان ها با افغان ها، بهرمنند بوده است: «نخستین کمکهای انکشافی ایکه جمهوری فدرال آلمان، بمصرف رسانیده است، به کابل جریان داشته است. آلمان غربی دستگاه های تولید برق و فابریکه ها اعمار نموده است. معلمان حرفه را تعلیم و پرستاران را برای شفاخانه ها، آموزش داده اند.» همچنان «رادیو افغانستان» و سیستم فعال تلیفون و تگراف را بنیاد نهاده اند.

به ادامه همچنان می نویسد («شترن»، ۱۹۷۲) که جمهوری فدرال آلمان: «از دوازده سال قبل بدینسو، مشغول تعلیمدهی پولیس کشور میباشد» که درعین زمان در امر پیروزی این پروگرام شک و تردید، نشان داده است. با نقل از «نیویارک تایمز» مینویسد که: «بهترین «اتحادیه» سازمان یافته جنائی ایجاد گردیده است. معاش پائین پولیس، را یکی از عوامل «فساد» و ناچاری بخاطر زنده ماندن، دانسته اند.

سال ۱۹۷۳ که با سقوط رژیم سلطنتی در افغانستان مطابقت دارد، در مطبوعات آلمان، قریب یکسال قبل از آن، نتایج و آثار دردناک خشک سالی، که از سال ۱۹۷۰ بعد، قهر طبیعت چهره منحوس خود را نشان میداد و «گرسنگی» را بخصوص در مناطق کوهستانی شمال و مناطق مرکزی کشور با شدت باعث شده بود، روز نامه ها و مجلات، گزارش داده اند. مجله مصور «شترن» چاپ آلمان در شماره های ۱۳ و ۲۶ سال ۱۹۷۲ آن، گزارشات مفصل و تکاندهنده، بدست نشر سپرده است.

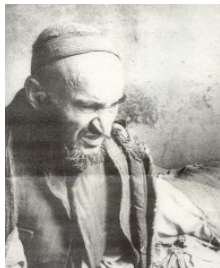
همین نشریه، ضمن آنکه از وقوع خشک سالی سال ۱۹۷۱، و آگاهی جهانیان از جانب حکومت افغانستان، تذکر می دهد، در حالیکه از گرسنگی نیم میلیون انسان خبر داده میشود، مینویسد که: «حجم کمی از کمکهای مواد خوراکه خارجی، بر طبق طلب کمک حکومت، بکشور وارد گردیده بود، قسمت اعظم آن، بزودی غرق «باتلاق» فساد اداری گردید.» همین راپورتر بعنوان مثال مینویسد: قطی های ماهی «هیرینگ» و بادنجان رومی، با «مارکه تحفه جمهوری فدرال آلمان»، در بازار کابل مشاهده شده بود، که دوکانداران، با قیمت اضافی بفرش می رسانیده اند.

همین گزارشگر «شترن» نوشته است: «احتیاجی هموطنان، برای بسیاری ها، بمثابۀ معامله بر عاید، مبدل گردیده بود.» درعین حال، چهل سال قبل مینویسد، که ترانسپورت اموال کمکی، بسوی کابل در مسیر راه، نا پدید میگردید.

حتی تذکار رفته است که راننده های «لاری» ها سر بخود، به هر جهتی که می خواسته اند، اموال را بجای غلط انتقال میداده اند. در ولایت بادغیس، رئیس پولیس و آمر «پلان»، فرستنده گندم خارجی را که برای فقیران و بی بضاعت ها، اختصاص داده شده بود، برای ثروتمندان که در آنجا مسئولیت داشته اند، تسلیم داده بودند. مسئولین وقت استحقاقیه های کسانی را کنار زده بودند، که از گرسنگی مرده اند.

مجله «شترن» در شماره ۲۶، صفحه ۱۶۲ آن مینویسد: «سگها مرده ها را قبل از تدفین خورده بودند.» در همان صفحه همچنان می خوانیم: «والدین دختران خود را به قیمت الی ۱۵ مارک، به «جاکش ها» (مالکین فاحشه خانه) های شهر کابل بفروش رسانیده اند.» در اطراف شهر ده ها هزار انسان از گرسنگی جان داده اند. در جمله تلفات بطور نمونه، تنها در شهر «جوند» در ولایت بادغیس، از تلف شدن ۱۶۰۰۰ انسان، تذکر بعمل آمده است. درین گزارش همچنان گفته شده است، که آن محل الی بهار از ارتباط با جهان بیرون قطع است.

والی بدخشان، «میر آئین» (میرغلام علی آئین، زمانی وزیر مشاور، استاد و مدیر مکتب دارالمعلمین کابل، تحصیلات آمریکایی: نویسنده) در مصاحبه با گزارشگر «شترن» اظهار داشته است، که «ما به مسئله به چشم کم نگر بستیم.» تخم ها، برای حاصل آینده، دیر است که خورده شده است. حیوانات هم از دیر زمان است که قصابی شده اند. از جمله شش میلیون گوسفند «قره قل»، که «پوست» آن در جمله صادرات عمده کشور محسوب می گردید، فقط حدود ۵۰۰۰۰۰ رأس آن باقی مانده اند. در همین صحبت «آئین» اظهار داشته است، که «حال باید کشور های خارجی کمک کنند.»



در عناوین کوتاه، مطالب ذیل، به چشم میخورد، که تصاویر خود، بیشتر سخن می گوید، نسبت به آنکه انسان بزبان آورده بتواند. عکس سمت چپ، مرد پخته سال، با ریش، پدر مریض چهل ساله است، که در قسمت بعدی، مادر مریض نزد او پراز غم و اندوه، نا توان نشسته. برای اینکه حجم سند خیلی بزرگ نشود، این تصور را قبلاً، به نمایش گذاشتم. نمونه های چند را، ولو هر قدر تلخ هم باشد، از نظر می گذرانیم:

در همین ستون کوچک بالائی «شترن»، در سمت چپ، که چهل سال قبل از امروز بدست نشر سپرده شده بود میخوانیم: «یک مشت علف زیبای خشک پاک برای یک مهمان از دیار دور اروپا. برای دهقانان منطقه کوهستانی، از ماه ها بدینسو مهمترین مواد خوراکی است. آنها از خام گرفته تا بشکل لعاب از آرد شده آن نوش جان می کنند و یا بشکل نان می پزند.» («شترن»، شماره ۱۳، ۱۹۷۲)



Eine Handvoll getrocknetes Gras für die Gäste aus dem fernen Europa. Für die Bergbauern ist es seit Monaten das wichtigste Nahrungsmittel. Sie essen es roh, zu Brei zermahlen oder zu einer Art Brot verbacken

چشم دید ها، از صحنه های انتخاباتی دو دوره، که بعضاً از آن، بعنوان، دهه «دیموکراسی» توصیف نموده، کتبی هم، به چاپ رسانیده اند، در هر محل و منطقه، بشیوه خاصی انجام می یافته است. به جز در بعضی از نواحی شهر ها، که گاه گاه «کاندیدان»، بیانیه ایراد می نموده اند، در اطراف و اکناف کشور، تبارز قدرت، توسط کاندیدان، که سران قبیله ها و فرزندان، منتفدین محلی می بوده اند، هر یک به ذوق و شوق خود، سازمان می داده اند.

رای دهندگان «جوقه جوقه»، به محل انتخابات می آمدند، بعضاً «اتن» بر پا می کردند، تبارز قدرت و نفوذ قوم خود را نشان میداده اند، هیچکس به ایراد بیانیه نیازی احساس نمیکرد. هزاران رای حتی ارزش یک «رای» شعوری را در مقایسه با آنچه در جوامع پیشرفته، مفهوم بوده است، نداشته اند. اصلاً بسیاری از کاندیدان کلتور بیانیه ایراد کردن را نمی داشتند. صرفنظر از خرید و فروش «رای» قبیله ها و افراد «محروم» از «نعمت سواد»، همچنان بعضی ها محافل سرگرمی و غذا خوری، که پهنا و طول دسترخوان های کاندیدان را نشان میداد، سازمان می دادند. تحت نام «صحنه» انتخابات، به ذهن همسنان نویسنده، اثر خود را حفظ داشته است.

در حالیکه بر طبق قانون اساسی، بر زن و مرد، حق مساوی تعریف شده بود، خوب بیاد دارم، که یکی از «کاندیدان»، پسر نازدانه یکی از منتفدین، با بلند پروازی، در برابر عوام، تبارز میداد، که گویا او تنها، به زور و قوت کتلوی «مرد های» قبیله خود، برنده میشود. و اصلاً «عیب» و «ننگ» میدانست، که زنان خانواده های «قوم» خود را به صحن انتخابات بیاورد. حریف او که نسبتاً هوشیار تر، بنظر میرسید، بظاهر امر تعداد «قوم» او کمتر بنظر می رسید، از جانب دیگر، «قوم» او دور تر از حوزه انتخاباتی بسر می برده اند، در آخرین ساعات، از دره ها و دهات دور افتاده، خانم های دهات قوم خود را به صحن انتخابات رسانید و برنده شد.



مثال دیگری را که تا حدی ماهیت، مناسبات اجتماعی سیاسی را بر ملا میسازد، قریب بیست سال قبل، یکی از سرکرده های یک قبیله با قدرت و مالک هزاران جریب زمین، که زمانی عضویت پارلمان زمان سلطنت (دور دوم) را مفتخر بوده است، حکایت نمود، که در نزدیک محل آنها، در آستانه انتخابات، که تا آنزمان خود، ورقه «کاندیدی» خود را بمقامات رسمی، تسلیم نداده بوده است، برایش خبر میدهند: که یک «ملای» جدید یکی از دهات بزرگ محل، که خود از متولدین آن محل و قوم نبوده است، میل دارد که خود رابه پارلمان کاندید کند. همین شخص با نفوذ چنین حکایت کرد: «من فوراً ملک ها و موسفیدان دهات ماحول را خواستم و برای آنها، گفتم: این شخص بیگانه هم «عُشَر» شما را می گیرد و هم میخواهد، به قوت «رأی» شما، به پارلمان برود و بعد قوم شما را تار و مار کند. بعد بنا بر هدایت من، مردم همان روز در برابر ملا، شرط وضع نمودند که اگر ملا از «سیاست» کار میگیرد، «امامت مسجد» را ترک گوید و از محل کوچ کند. در غیر آن، ازین «نیت» صرف نظر نماید. بعد از اینکه ملا از کاندیدی خویش صرفنظر نمود، این متنفذ خود توانست بدون درد سر وکیل محل شود.

پایان قسمت سوم

ادامه دارد.